

از مطالعه این نشریه در زمان تفیلا وفواندن توراہ فودداری فرمایید.

איראן קלדי

5 ف ت ا ر ی روش ن ر

نه تنها در این مقطع ، بلکه در تمام طول زندگی ، مشه ربنو به گونه‌ای رفتار نمود که انگار هیچ تفاوتی با دیگر نبیان ندارد و به مانند افراد معمولی است. در پاراشای بیترو نیز مشاهده می‌شود بیترو به مشه ربنو گفت که تعدادی از افراد قوم را به عنوان قاضی برگزیند و تمام قوم را به تنهایی قضاوت نماید چون "این کار برای تو سنگین است."

بیترو نیز فکر می‌کرد مشه ربنو به مانند دیگر قاضیان است و نمی‌تواند از عهده قضاوت تمام قوم برآید و تا بخواهد صحبت‌های هر دو طرف را بشنود ، فکر کند و قضاوت نماید ، وقت زیادی سپری شده و هم مشه ربنو و هم قوم خسته و کلافه خواهند شد. بیترو این فکر را نکرد که مشه ربنو رهبر کل قوم است و در یک لحظه می‌تواند بین دو طرف قضاوت نماید.

مشه ربنو تا این حد به صورت متواضعانه رفتار می‌نمود که هیچکس احساس نمی‌کرد مقام وی از همه قوم بالاتر است و همین باعث شد وقتی در مورد وی غیبت و به او بی‌احترامی شد ، خود خد-اوند دخالت نمود و به همه نشان داد مقام و درجه مشه ربنو بسیار بالاتر از آنچه است که دیگران فکر می‌کنند ، هم در نزد صیپورا ، اهرون و میریام ، هم در نزد داتان ، اویرام و قورخ و هم در مکانهای دیگر.

حال این رفتار مشه ربنو باید سرمشق ما باشد و باید وی را الگوی خویش قرار دهیم و فکر نکنیم اگر متواضع باشیم و حق خود را نگیریم ، حق ما ضایع و باطل می‌شود ، بلکه خد-اوند نمی‌گذارد حق هیچکس ضایع شود و با رفتار متواضعانه ، انسان در نزد خد-اوند محبوب‌تر می‌گردد.

در این پاراشا در مورد مشه ربنو می‌خوانیم که به نزد داتان و اویرام رفت تا آنها را از تصمیم‌شان منصرف نماید. ولی داتان و اویرام با پرویی گفتند: "نه تنها این که ما را از سرزمین شیره و شهد بیرون آوردی ، بلکه ما را در این بیابان سرگردان کردی تا همگی بمیریم."

فردی که با مقامها و آهنگهایی که با آنها توراہ را قرائت می‌کنند ، آشنایی دارد ، با تأمل در آهنگی که این جمله قرائت می‌شود ، می‌فهمد تا چه اندازه مشه ربنو با تواضع رفتار نمود تا حدی که داتان و اویرام با مشه ربنو به صورتی صحبت کردند که انگار یک فرد عادی ، نه بالاترین مقام و رهبر قوم بیسرائل است.

مشه ربنو آنقدر با تواضع رفتار می‌نمود که نه تنها داتان و اویرام ، بلکه حتی خواهر و برادر او ، میریام و اهرون نیز فکر می‌کردند که وی یک نبی ساده مانند دیگر نبیان است و به همین جهت گفتند: "مگر خد-اوند فقط با مشه صحبت کرده است؟ خد-اوند با ما نیز صحبت نمود."

و نه تنها خواهر و برادر ، بلکه همسر وی ، صیپورا نیز چنین فکری می‌کرد. هم چنان که در تفسیر راشی بر پاراشای پهלוختا خواندیم ، وقتی الداد و میداد نبوت گفتند ، صیپورا همسر مشه ربنو گفت:

"ای وای بر همسران این افراد ، الان الداد و میداد نیز از همسران خود جدا می‌شوند ، هم چنان که مشه از من جدا شد و من را ترک نمود."

تا اینکه خد-اوند بر اهرون و میریام آشکار گشت و فرمود نبوت مشه ربنو با نبوت دیگر نبیان فرق دارد.

قربانی قطورت

وقتی قورخ در این امتحان از بین می‌رفت ، دیگر این دویست و پنجاه نفر دیگر جلو نمی‌آمدند. در واقع شکایت قوم برای قورخ ، داتان و اویرام نبود ، بلکه برای آن دویست و پنجاه نفر دیگر بود.

اور هخیم در ادامه توضیح خود می‌نویسد: شکایت دیگر قوم این بود که چرا مشه ربنو این امتحان را با قطورت انجام داد که بالاترین قربانی است؟ چرا با قربانی دیگری این امتحان را انجام نداد.

راشی در تفسیر این پاراشا می‌نویسد: بیا و ببین تا چه حد اختلاف سخت است ، زیرا در دادگاه بنی‌آدم ، شخصی که هنوز سیزده ساله‌اش نشده است را محاکمه نمی‌کنند و در دادگاه اولی در اینجا به سبب اختلاف ، هم زنان ، هم فرزندان و هم نوزادان شیرخواره از بین رفتند.

در این صورت ، آن دویست و پنجاه نفر نیز که رئیس سنهدرین بودند ، باید می‌فهمیدند مجازات این اختلاف چقدر ناگوار است و باید بود از قورخ جدا می‌شدند و اگر این دویست و پنجاه نفر از قورخ جدا می‌شدند ، این امکان وجود داشت که داتان و اویرام نیز از قورخ جدا شوند و این همه افراد از بین نمی‌رفتند.

توراه در ادامه تعریف می‌کند به سبب این شکایت ، مرگ و میر در بین قوم شروع گشت و برای بازداشتن این مرگ و میر ، مشه ربنو به اهرن هکهن دستور فرمود تا قطورت را قربانی نماید ، به وسیله تقدیم قربانی قطورت گناه قوم را کفاره و از ادامه مرگ و میر جلوگیری کند.

راشی در تفسیر این مورد می‌نویسد: وقتی مشه ربنو به آسمان رفت تا توراه را بیاورد ، فرشته مرگ به مشه ربنو این راز را فاش نمود که قطورت چنین قدرتی دارد که می‌تواند مانع مرگ و میر گردد. در تمام دوره‌ها نیز ، وقتی بلا یا مرگ و میری بود ، جماعت در گفتن میشناهای مربوط به قطورت (متنی که قبل از تفیلا می‌نخا می‌خوانیم) بیشتر توجه می‌کردند.

در این پاراشا ، اختلاف بین قورخ و همداستانش را با مشه ربنو می‌بینیم و می‌خوانیم هر چقدر مشه ربنو سعی و تلاش نمود که جلوی این اختلاف را بگیرد ، قورخ و همدستانش راه خود را ادامه دادند تا این که در انتها در زمین بلعیده شدند و فرو رفتند.

سپس مشه ربنو به اهرن هکهن دستور فرمود تا ظروف طلایی که این افراد در آن قطورت را قربانی کردند ، بردارند و با آنها یک روکش برای مذبح تهیه نماید تا این مورد برای همیشه به عنوان یادبود برای قوم یسرائیل بماند و قوم یسرائیل به یاد داشته باشند فقط افراد کهن هستند که اجازه دارند قطورت و دیگر قربانیها را بر روی مذبح تقدیم نمایند.

پس از این مورد ، قوم یسرائیل به نزد مشه ربنو و اهرن هکهن آمدند و گفتند: "شما قوم خد-اوند را به کشتن دادید!"

باید تأمل نمود و فهمید این شکایت از کجا آمد؟ مگر نه این که تمام آن دویست و پنجاه نفر که قطورت قربانی کردند ، بر طبق خواست شخصی خود این عمل را انجام دادند و این مشه ربنو بود که سعی می‌نمود آنها را از این عمل باز دارد. فقط کافی بود این دویست و پنجاه نفر یک قدم به عقب برگردند و با قورخ همراهی نکنند. ولی این افراد با قورخ همراهی کردند و باعث شدند جان خویش را از دست دهند.

اور هخیم هقادوش این سؤال را می‌پرسد و می‌فرماید: چطور این افراد جرأت نمودند چنین شکایتی را نزد مشه و اهرن بیاورند؟ مگر همه قوم ندیدند تا چه حد مشه ربنو مقام خود را پیش داتان و اویرام پایین آورد تا آنها را از این تصمیم منصرف نماید. این نشان این است که مشه ربنو تمام سعی خود را نمود تا آنها کشته نشوند ، پس چرا قوم چنین شکایتی داشتند؟

اور هخیم هقادوش در جواب این سؤال می‌فرماید: زیرا از دید مردم ، لازم بود مشه ربنو این امتحان قربانی قطورت را فقط بین قورخ و اهرن هکهن انجام دهد ، نه بین اهرن هکهن و تمام آن دویست پنجاه و نفری که با قورخ بودند و

در کتاب زوهر هقادوش ، در پاراشای این هفته توضیحات بسیاری دربارهٔ قطورت آمده و زوهر می‌فرماید اگر عمق مفهوم این کلمات را می‌فهمیدیم ، بر روی هر کلمه تاج می‌گذاشتیم. به همین سبب این متن را باید با متانت خواند و کلمه‌ها را باید یکی یکی از دهان خارج نمود. ربی مشه ایسرلیش روحش شاد در هلاخاهای تفیلا می‌نویسد باید این متن را از روی سیدور خواند تا کلمه‌ای از این متن جا نیفتد.

خد-اوند ما را مزکی نماید که به زودی ماشیخ ظهور نماید ، بیت همیقداش آباد گشته تا بتوانیم قربانی قطورت را روی مذبح تقدیم خد-اوند نماییم. آمن!

دانشمندان تورا که تفیلا را معین کردند ، این تفیلاها را به گونه‌ای تنظیم نمودند که هر روز سه بار متن میشناهای مربوط به قطورت را بخوانیم ، ولی همه افراد بر این مورد توجه ندارند و به سبب کم توجهی یا نبود وقت ، این قسمت را نخوانده یا بسیار تند می‌خوانند و در گفتن این متن دقت نمی‌نمایند. حال که دورهٔ سختی را پشت سر گذاشته و به سبب این بیماری ، افراد بسیاری از دست رفتند ، باید بیشتر در گفتن این متن توجه نمود و اگر روزی سه بار ، متن میشناهای قطورت را با متانت و توجه بخوانیم ، خد-اوند کمک خواهد نمود که دیگر مرض و بیماری نباشد که به دلیل آن مجبور شویم دسته دسته جمع شده و این متن را برای برطرف کردن بلا بخوانیم.

دانشمند تورا

بتوانی حقوق ماهیانهٔ خود را دریافت کنی. این باعث شد حقوق ماهیانهٔ این شخص کاملاً قطع شود.

چون این شخص می‌خواست تمام وقت خود را صرف آموزش تورا نماید ، در دادگاه از این تصمیم انتقاد کرد. دادگاه نظر پزشک دیگری را نیز پرسید و وی نیز تأیید نمود حال این سرباز کاملاً خوب شده و دیگر این حقوق به او تعلق نمی‌گیرد. این سرباز به این اکتفا نکرد و در دادگاه نظامی نیز درخواست داد تا اینکه به بالاترین درجهٔ قاضی نظامی رسید. در روز دادگاه قاضی از او پرسید: "تاکنون در چندین دادگاه بودی و چندین نظریهٔ پزشکی گرفتی و همه اعتقاد دارند که تو سالم هستی و می‌توانی کار کنی. پس چرا دوباره به دادگاه آمدی؟"

آن سرباز در پاسخ گفت: "چون من کار و منبع درآمدی ندارم و بدون این حقوق نمی‌توانم زندگی خود را اداره کنم."

قاضی با تعجب پرسید: "پس تو در طول روز چکار می‌کنی؟" سرباز آمریکایی پاسخ داد: "من در یشیوا مشغول به آموزش تورا هستم."

قاضی دوباره پرسید: "خوب این چه سودی برای تو دارد؟" آن شخص جواب داد: "من می‌خواهم دانشمند تورا شوم."

ربی شالوم شیدرن در یکی از دراشاهای خود تعریف نمود: یک سرباز آمریکایی در جنگ از ناحیهٔ سر زخمی گشت و به سبب ضربه‌ای که خورده بود ، هر ماهه حقوق به او تعلق می‌گرفت. هر چهار ماه یک بار لازم بود به نزد پزشک برود و آزمایش بدهد که آیا هنوز حق دریافت این حقوق را دارد یا خیر. چون در تمام طول روز بیکار بود ، این شخص به زندگی و هدف خویش در این دنیا فکر نمود و در این باره تحقیقات زیادی کرد تا بالاخره تصمیم گرفت به دین یهودیت گرویده شود. سپس به دنبال یشیوایی بود که بتواند تمام روز در آنجا بنشیند و به یادگیری تورا مشغول گردد که پس از کمی جستجو ، یشیوایی را پیدا نمود و در مدت زمان کوتاهی ، توانست به مانند دیگر شاگردان یشیوا ، مشغول آموزش تورا گردد. هم چنان که گفته شد ، وی مشکل درآمد نداشت ، زیرا هر ماهه از دولت آمریکا حقوق خود را دریافت می‌کرد.

ماه‌ها و سالها گذشت و به تدریج وضعیت سلامتی او بهتر شد تا این که کاملاً سلامتی خود را باز یافت. همان ماه ، وقتی به نزد پزشک رفت و آزمایش داد ، پزشک به او گفت: "حال تو کاملاً خوب شده و من دیگر نمی‌توانم به تو مجوز دهم تا تو

یک روز از کنار اتاق آنها رد شدم ، متوجه شدم آنها مشغول شعر خواندن هستند. این برای من غیر قابل باور بود ، نه تنها آنها ناراحت نبودند ، بلکه شاد نیز بودند و شعر می خواندند. دیگر حال و حوصله من نیز طاق شده بود و روزهای سختی بر من می گذشت و حال که دیدم سه نفر در حال شعر خواندن هستند ، این برای من تعجب آور بود.

قاضی ادامه داد: در اتاق را زدم و وارد شدم و دیدم آن سه نفر کنار یک میز نشستند و جلوی آنها کتاب باز است. از آنها پرسیدم: "این کتب چیست و چرا شما شعر می خوانید؟"

توضیح آنها را نفهمیدم ، ولی فقط این را به یاد دارم که آنها گفتند این کتابها را می خوانند تا دانشمند توراها شوند. من از اتاق آنها خارج شدم تا مزاحم آنها نشوم. حال می بینم تو هم می خواهی دانشمند توراها شوی و شاد باشی. این حق تو است. تو در زمان خدمت خود کارهای بزرگی برای این کشور کردی و این حق تو است.

ربی شالوم شبدرتون در انتها فرمود: "من ایمان کامل دارم که خداوند متبارک این دنیا را می آفریند و آن را اداره می کند." برگرفته از نوشته‌هی ربی شالوم شبدرتون / وهیگدنا

وقتی قاضی این کلمات را شنید ، احساساتی شد و گفت: "واقعا می خواهی دانشمند توراها شوی؟"

آن شخص جواب داد: "بله."

قاضی در پاسخ گفت: "باشد ، درست است که تمام نظریات پزشکی تأیید می کنند حال تو خوب است و تو می توانی کار کنی ، ولی تو قبلاً در ارتش خدمت کردی و به سبب تلاش خود ، در حین انجام وظیفه زخمی شدی و چند سال بیمار بودی. پس من حکم می دهم تا آخر عمر این حقوق را به تو بپردازند تا تو بتوانی به آموزش توراها ادامه دهی و دانشمند توراها شوی."

دهان این سرباز از تعجب باز مانده بود که قاضی ادامه داد: بگذار برایت واقعه‌ای که برای من اتفاق افتاد را تعریف کنم:

در زمان جنگ ، من فرمانده یک زیردریایی غول پیکر بودم. به دلیل وضعیت جنگی ، ده ماه تمام زیر آب بودیم و نتوانستیم از زیردریایی خارج شویم. تمام سربازان کم حوصله بودند و اصلاً قدرت انجام هیچ کاری را نداشتند. به عنوان فرمانده ، من موظف بودم به این وضعیت رسیدگی کنم. من هر روز به این فکر می کردم چگونه می توانم به سربازان زیردریایی کمک نمایم؟ در زیردریایی سه سرباز یهودی نیز بودند و بر خلاف دیگران آنها آرام و شاد بودند و من علت شادی آنها را نفهمیدم.

قابل توجه خوانندگان گرامی

در مملهای ذیل امکان دریافت نشریه چاپ شده وجود دارد و به هیچ عنوان نماینده‌ای

برای جمع آوری کمک به نشریه ندارد:

* **یروشالیم:** گئولا ، فیابان ملفی ایسرائل شماره ۲۵ فروشگاه آقای فرجیان

* **تل آویو:** فیابان علیا شماره ۲۳ ، آقای کهن فولادی ۹۳۷۸۲۸۱-۵۴۰

* **فولون:** فیابان ایلات ۱۶ ، فروشگاه نوיה פארם

* **کفرسابا:** آقای מוטרי کهن تلفن ۳۵۶۱۵۲۹-۵۲۰

* **ناتانیا:** آقای فرهاد تراشندگان تلفن ۸۶۸۶۸۸۶-۵۲۰

* **بیتار:** خانواده آقای نورانی تلفن ۸۴۲۸۹۳۶-۵۴۰

* **تارنمای:** [پاراشای هفته ۱](#) [پاراشای هفته ۲](#)